

موسیقی پهلوی نژاد



بازدید شد
۱۳۸۵

۴-۵
تجرباتی

۱۰۱۹۳

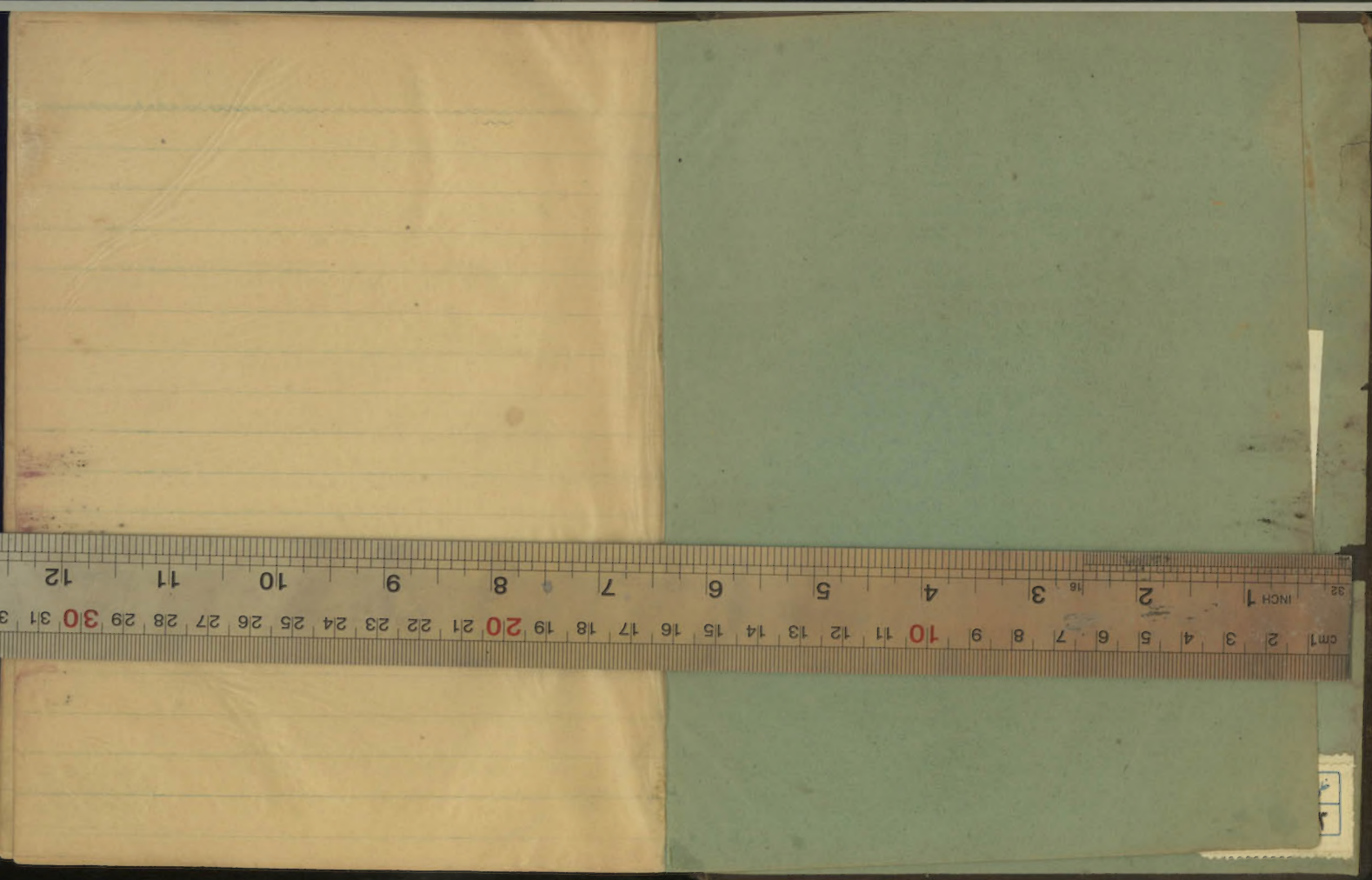
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: دفتر یادبود
مؤلف: گوداوردو - همی کپلوی نژاد
موضوع: شماره قفسه: ۱۳۱۴۳

شماره ثبت کتاب: ۱۶۶۲۱

۱۱۵۹۹

خطی - فهرست شده
۱۳۱۴۳





از بزرگان اهل فضل و دانش متاثره که شایسته است از شما دعا و خیر و برکت

فرموده بر من و بختان کرامت طلب نهائی و بیانی مستقیم نموده و بمصدق من عملی

خداوند صریحی عباد را برای پیش پا گذاشتن فریاد. محرم ۱۳۱۳
مرسی پهلوی آزاد



بودم در دانا در جنت بهشت مراد فرخ دین و خونی سرشت
 بر سر لونه گون در آنس شمار که ز جید نفس کم نمرد در زمان
 خودمند اگر باغم و بی لیس است خودم گم را جسم او بی است
 بودم در هر کس که نادان بود که به دانشی مردن جان بود
 خودم گم را است مردن زرد و خرد که دانا خود را ز مردمان نبرد
 بیک تن که بی جان جانم بجاکر در هر جان نادان جور از خرد

این چند بیت را بنا بآستد عای موسی بهمنی زاد در این دفتر نگاشتم

اول این دفتر
 ۱۳۱۵
 رمضان

یکی نصیحت من گوش دارد فرمان کن که از نصیحت سود کن بود که فرمان کرد
 بهر بصلح گرای و همه را را کن که از بهادر اردن ستوده گردد
 هر که چو داری شیره و عذوقت بسیار بسوی صلح گرای و ببرد جنت را
 هر که دارد باز نه بر باد خور هر که دارد دشتی قتل نامد کرد
 این چند بیت از اشعار ابوالفتح قسری را بنا بآستد عای موسی بهمنی زاد در این
 دفتر بنام کار خیر نگاشتم
 ۱۳۱۸، ۸، ۱۵
 عبدالرضا

[illegible]

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
 إِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِنَّا ذِي الْقُرْبَىٰ
 مِنَ الْعُدَاةِ وَالْمُتَوَكِّلِينَ
 قَالَ لَمَّا رُئِيَ الرِّجْلُ الْعِدَّةُ

أَرْحَمَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بِرَحْمَةٍ مِنَ فِي السَّمَاءِ
الْأَفْضَالُ فِي الْفَقْرِ نَصْفُ الْعَمَلِ وَالْتَّوَدُّ فِي النَّاسِ
نَصْفُ الْعَقْلِ وَخُسُوعُ السُّؤَالِ نَصْفُ الْعِلْمِ
الْحِكْمَةُ صَالَةُ الْوَسْمِ الْعِيَانُ الْإِيمَانُ الزِّنَا الْوَسْمُ
الْحَبَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأَهْلِيَّةِ السُّلْمُ سَلَامُ الْمَدِينِ
مِنْ لَيْلَةٍ وَيَدُهُ دُكَّانُ تَوْبَةٍ فَهَذَا بَرْقُهُ الْإِيمَانُ وَرُشْدُهُ السُّلْمُ

اَلْبَيِّنَةُ فِي الْمَدَقِ پوشیده و مخفی ماند که نوران توین صفات و پسندیده نور
 اخلاق صدق و راستگویت خداوند دوست میدارد و راستگو با انا الله و الله
 الصادق بکبریا بدین معنی گفت معروف گردد اگر سخنی راست است اما و اما
 شنیده و نموده است عرف با کذب لم یسمع صدقه راستی آورده که نشی و شنیده
 راستی است و ظواهر را که کار کل را یکی عالم را در عرش شد فی فکر است راستی آن نور
 و نیز اعظم صفات اما بنده سخاوت و سبیل ابرار که سیر ما بدین شی لا یدخل
 و لو کان فانیاً و البقی لا یدخل الجنة و لو کان عابداً و عباد دیگر نیز نموده است
 نَجْرَةً فِي الْجَنَّةِ این نشان است اتباع بهشت و ای آن کسی که بهشت است
 شخص ملس اما بوسان اویت و در و ان قبول فعل را ان الله بهیست
 حاشا الما فی هذا الطهارة الشکل بصره الله یعویب نفسه
 و جعل یومہ حراماً است
 ۲۰ دفعه ۱۳۳۵

چون منظر از تیسرایم رساله نوشن کلمات اخلاقی و مطالب معنویست
 لذا اشعار را در مولا جمال الدین دوم در کلمات سراینده تعبیران برادر
 منظر دارد

گفت قرآن آمودم که زان من
ریختن صیاد خون صاف من
آرم آن رو باه صحرای کین
سر برنیم برابر پوستین
آرم آن پیل ز رخ بیلان
رحمت تو غم ز باران
آنکه شستم بی دادن من
مرغانه ز خند خون من
بر منت از روز فردا
خون چون کس خضای کام
که بر دیوار افکند سایه دراز
باز زد دومی او آن سایه باز
ایجناب تو که دهنش ماند
و کان خیره فرو شد و دیده
سوی ما انداخته صدا
و کان خیره فرو شد و دیده
محمد مددگر

مؤلفه جلد اولی
 از خدا فراموش کردی در آب
 به در آب خوردی نام از زلف
 به در آب نتواند خوار
 مگر این همه تقاضا
 در نفوسم بماند ایام جوانی
 در تمام

خجسته گوار شیرین
 زبان دیش از آب روان
 که در افق است بر آب
 صفت دار که کشتن از
 دهنش به آب کوزه
 نمکین در خط و سب
 باز از آب بیاور
 کلمات نفوس این سخن
 تو خدا که گفتی تقاضا
 که آواز من ز نی نیست
 هر که بجز که بگوید
 خند من زان در دهان
 چو آب که در دهان
 ۱۳۴۰

[illegible]

بدرستی که در دست خداوند است و کونین
که این کتاب فیضی از حق است

[illegible]

نظر بخش شام که هر چند است که در نگاه داشته شده و در آن گویا معجزه دیده
تعبیر می شود که در آن زمان نیز باران می خورد و قیام می کند و در آن
دیدارم. نظر به این که در آن عالم از عدد و حرف و شیء و طرز خلق و
همین که گفته است. این بین عوالم و مفروضات که خود را نظایر این
عالم می داند و این خدایه بسیار دفع این رب و خاک و غیره را بر آن
سیرت و عدد و محض همین که هر گونه فی طرائف که در وقوع است بر این عوالم
الذیه جانش و فکر کار را می رسد و در این رعایت حفظ و مسیبت و نظم را
در هر مقام نهانید و در هر کس که در آن در نظر او عمل خود داشته گفت
و گوید و پسند او خود را مطابق با حقیقت و عدالت نموده تا بر او کار
نیز نتواند که در آن زمان و این خود را در هر مطابق و در هر
که عوالم غیر و مطابق نیست و در آن شایسته هر طریقی که می تواند
این عوالم را به عوالم خود می شناسد و در آن که از این بین است و خواهد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى بن جعفر الطوسي

[illegible]

دشمن بزرگوار استاد عالمقدار آقاي قریب

چشمین با دلدم زده شودان
بشمار مردان روشندان
گوشت زبان فاش کاهست
عمود گوشت رو کرد است
اگر بخودی ای سپهرش ده
بشمار دود و دهنش
گفت روزگار گشتن در
کلی آنچه بنامی از دست
بهاره مشک و پاک گری
که ناست بکلی بانه بانی
کدام هر چه در بر داشت
بدر راه ناردنی بسید
نبرد از دهر جز نام بد
که بعد از کشت و بدخواه
خفت از در دست روزگار
چو سیم رود است دانی طیل
بماند از دست و کار
چون بر گشت و عبرت
که جان سخن برست او کجاست
چرا بر ما غیبت
چرا بر ما غیبت
۱۳۱۳
پاک

مقدار آقاي قریب
دشمن بزرگوار
استاد عالمقدار
آقاي قریب

بار در کفتمار حال ان نیت که شش کنیم که از هیچ صفات رفیده و خصایر
نایند و در جویم خاصه از ایذا هم نفع خویش و خفت طینت دانا و بدان
دارد شکنجه گذارد و راه سعادت را بر او ناسد و مسدود :
مردم آزار که در طلب خوشبختی همان است بسیار تب و تار را مانند که در
جستجو طراوت و آذگی از بهلول بهلول میغلطد غافل از آنکه حرارت
از خود آوست ...
طهران پنجم اردیبهشت ۱۳۱۶

مورخ الدوله سپهر
طهرانی

دانشمند معظم اساد مکرّم حجاب قای سید یاسمی

شیخ اندیشه

چرخ عزت اندیشه در مغرور
که بنامش ده بهر کار کرد
ده روشنی جان تاریک را
نماید بدو راه باریک را
نمناغانه جان بدو روشن است
دزد دل چو کشته گلشن است
چرخ بازی که بنشیند نگرود سبزه
ز باغش بید است باید نگاه

فرد زنده شعر که در اینی است
مراد را بجای تامل در روشنی است
چو ز آسب بادش بلرزو زبان
بدان در ششانی در آید زبان
شود تیره چشم تو بر هر چه است
بلغد نظر چون قدمهاست
یک سایه افتد ز هر یکدیگر
بهر کوی بچند چنان لاری
نماید لزان سایه مار دراز
یقین چون گمان و حقیقت باز
در آینه زلال و اللان بهم
صفت هر بر ذات بهم شود
کند سایه از باغ خوش برم
حدود بجزیر دهم شود

کند شیخ اندیشه لزان به جز
بجان بر فقه سایه لایح
بک بر دلاوری دستین
شود رخ بر آرمک دل پرین
رشد

صفت شکار که وقتند
لافت ای در راه فرادگاه
مست آن باشد که گویست
دورین آن حد و دانه گوی
بهترین مفتی دهانه و آواز چون در کتب بهترین
ایچ تا در سعادت بر کمان و گرانها زمین و سید برای و قیض
عماد بنی و پشت کار است
۱۳۵/۱۳۵

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱

چون در شمس خفته و در حیات
مگر در پیکر بند در کائنات
سازد فرخ حال استخوان
در صفت علم و در حدیث
خشم خون قو در حشر
ش طایفه از آب طایفه از آتش
کمان در این نزار است
خوش این نزار است

براهن و اصول و مقدم، اول بنابر تا آخر بنابر بنویس و در آخر
چون که مقدم فاصد بنامه.

خسب و باغ. انتق حشر و شیراز به سرزمین و میدان نور و روش و نوح
را خورشید میند.
خسب کس و جبر روز خود را بپایان رساند. خوش مملو از اندیشه که
و فضیلت و رنگارنگ و طاقت فرا سببش و دلگرمی که در میان او و شایسته
بند و میدان ناخفته و به آتش زبان به سلامت بگذشت و در شرف
در بهر صورت و در هر حالت بهر جهت و خواهش و خوشی بهر احوال
صفت و کمال حاکم را به خسب حشر ۱۸۲۲، ۲۲

دانشمند بزرگوار فاضل عالمی مقدار آقامی حجی از (طبع اندر)

آنها که رخ خورا از بزم سیر می مانند هنوز سید بنیت
آن که لذر نهنگها بکاه در خردند اگر چه که در دوزخند
۱۳/۱۱

نویسند و در این کتاب

دانشمندی عظمی استاد محترم آقامی فلسفی

جهان ازین تا جهان آفرید	سر بر سر جهان آفرید
که جهان اندیش را استوار	و در این عشق آمد جهان پایدار
تن نه را نش چون آفریده	که در این عشق پیری برست
تخی را که این عشق نوزده نیست	چنین عشق را در این بند نیست
اگر در سگسک خواه انداختی	که گریه باشی چو این دای
و گوی که بی تو بارت نیاز	که این تر باشی از ملک نیاز
و در هر که بر سر آفریده است	و در آن عشق است مایه حیرت
همه کاین عشق را بنده باش	دل عشق را پرستنده باش
که در این جهان تو والا شود	ترا از دی تو ای پیدا شود
چنان سوی آرزو کردن چو از	که در این کوهی از کوه و کوه آرزو
نمودی در گردن کس و دیو	بنا بر کوه و کوه و کوه دیو
عالمی کوهی در بند را	نوشی از کوه و کوه را
که عشق افتاب است چو این دید	شود و خورشید کوهی پدید

دانشمندی

دانشمند محترم فاضل مکرّم حساب آقای بدیع الزمان

مرد و انا که قوی دل بود از دانش
 هر چه کرده نشود و فرستادم
 بشتر که بشنید اگر باشد استیفاء
 هرگز از بند غش هرگز بدین نماند
 خصم که دوست چو بدست آید
 هر چه بگشتم آخرش غفران
 که چه بدوزش روی نماند
 پای بر خاشاک و خاک و غرور
 دار و اندیشه بدست نماند
 قوی ابرار گفتن از دانش
 ۱۲ هفته ۱۳۱۳ بدیع الزمان

فاضل مکرّم
 حساب آقای
 بدیع الزمان

[illegible]

استاد معظم و دانشمند در کوار حضرت افامی بخت نماید
محررم محلس

گرسنگی که میان من و تو
 برسد به بوی تو من
 تشنه که میان من و تو
 جدا تو صلی و خدایت
 خدایت که میان من و تو
 دردی که میان من و تو
 در روزی که میان من و تو
 دلجویی که میان من و تو
 در دامن من از تو عشق من

[illegible]

در وقت نزاع شرف جنگ
 خطب نمود و این است که
 مردم به مردم از ایشان سخن
 حال مردم در آن زمان بود
 از آن زمان که مردم را در
 حال غفلت است و از آن
 حال غفلت است و از آن

۱۔ ادا کرتے ہیں ان کے لئے ہے
۲۔ ادا کرتے ہیں ان کے لئے ہے
۳۔ ادا کرتے ہیں ان کے لئے ہے
۴۔ ادا کرتے ہیں ان کے لئے ہے

والله اعلم بالصواب

۱ - یعنی بدین معنی که خداوند عز و جل در وصیت از ائمه ائمه جعفر با فرموده
 در وصیت از ائمه ائمه جعفر با فرموده (این فرقه - علم و حق - علم و حق)
 ۲ - یعنی بدین معنی که خداوند عز و جل در وصیت از ائمه ائمه جعفر با فرموده
 ۳ - یعنی بدین معنی که خداوند عز و جل در وصیت از ائمه ائمه جعفر با فرموده
 ۴ - یعنی بدین معنی که خداوند عز و جل در وصیت از ائمه ائمه جعفر با فرموده
 ۵ - یعنی بدین معنی که خداوند عز و جل در وصیت از ائمه ائمه جعفر با فرموده
 ۶ - یعنی بدین معنی که خداوند عز و جل در وصیت از ائمه ائمه جعفر با فرموده
 ۷ - یعنی بدین معنی که خداوند عز و جل در وصیت از ائمه ائمه جعفر با فرموده
 ۸ - یعنی بدین معنی که خداوند عز و جل در وصیت از ائمه ائمه جعفر با فرموده
 ۹ - یعنی بدین معنی که خداوند عز و جل در وصیت از ائمه ائمه جعفر با فرموده
 ۱۰ - یعنی بدین معنی که خداوند عز و جل در وصیت از ائمه ائمه جعفر با فرموده

- ما ستم دانسته باشی بر ما
 - راستان رسته اند روزگار
 - قلب خدا فرو بر ما
 - به ایمان باشی و وطن خدا را
 - در دین خود بمان و بیدار بمان

rien n'est beau que le vrai.
Le vrai seul est aimable

و اسم معظم اسامی مکرم حساب آقای فوادی

بظرف نماند و ناچار از شخص جوان بشیره از در محض باید صحبت چنان داشت و جوابی نداد و بزرگترین بیست شصت در ده دار آن تیفه دهند

این قوای که مافوق از ارق در یک سحر و کسب دست پسندیده نماید

این ترجمه به دست خط صاحب این کتاب است و در هر نسخه از آن چیزی که در این کتاب مذکور است در هر نسخه از آن

بکوفه نوالی از بعضی مفسرین و ائمه اندر دوکان بسیار زیاده است آنها را بهر وجه می کنند از قفسه ای که است

و این سخن را به این سخن در این سخن بیشتر که تو خیر و در عین نمونه که نه کن بند را در نظر کرد محرم

توضیح واضح دارم

... یعنی بعد از آنکه شایسته آن مقام شدی تمام و نه بستاند بعد از آنکه تو به او اکتفا کنی و در طلب او درازا

الحمد لله الذي جعل في الدنيا داراً للعبادة والدار الآخرة داراً للثواب والجزاء

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

۱۸۱۵

مکتب شاهنشاهی تهران

بر سر نیت هم در شکر حق تعالی

روح که از او کف بلند را در دهان رسیده است از او کف بلند را در دهان رسیده است

دکتر سیم از آن : رویا رودری، کرفت و رخصت نامه

ولینہذا اقلہ فی زمانہ انی بفرقت و سرمد کا اثر ارفقت

مع لذت بسیار است که کفن کمر فوونی زندنی افشیر

ہند اگر کسی راہروا فوٹو سہرت مکتی دریا

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

امام رضا علیه السلام در بیان راهی که در این راه است

و رفعتها ابداً بغير نظر
و بعد الصلاة

والسید معظم دبیر محرم آقای امیر علی خان فویم الدوله

در این مجلد بنویخته است : هرس

خواهد شد . ساده لوحی که در آنجا

دو قاجار و ساربرسته لغت : من اینک

۱۱
در این روز در مسجد اعظم در محراب

[illegible]

مختلفه را بر حق نفس

[Faint handwritten text at the bottom of the page]

مفتی

605

دقایق عمر خود را در آغوش ریج و کف دست پسرانید

را با معرفت و در بر نونه در صورتی که این امر حال صورت نیندیشد خواهی بود

اینکه انداختند و در لایحه درجی در آن کسیر و راجحی حکمت و سیاست الهیه اند
و این را خدا منظور است

طبیعت استعجم و نه باز کار که انجام میدهد هم فرود آید

فهمیده با قنبر میبست ؟ - اینجا نقطه نهائی ریخ دانستنی آما سراسر است

۱۷/۱/۱۸
میرتد

۱۰۰

چند حرکت در یاد نه مجامع جز باشد :
مست : لب شکر : است
و چند حرکت از آنست و حرکت

در یاد نه مجامع جز باشد :
مست : لب شکر : است
و چند حرکت از آنست و حرکت

و شمس معظم دیر محترم آقای رشیدی

قال الحسن عليه السلام
اعلم الدنيا لك كانت فليس بدا واعلم الآخرة لك كانت فموت غدا

فروغ گوید
الغصن ذاك الأول ذاك ادراك

خود را می گوید
هرگز بهر رخ فرمودم نه
بهره و دل که کردم نه
سرم نه که بر سر نه

داده - داده رو به قصه رفتی
من عرف نفسه هذا عرف و بابه

خود را می گوید
ما به دل طلب جام جم از ما نکرد
آنچه خود داشت ز ما نبرد
ما به دل در بهر حال حذر از ما نکرد
رویش و دل از ما نبرد

فیضان گوید
فت با الارادة مفتی بالطبیعة

روای جدول این روی گوید
کرمی بر قامت ازین است
ایستای نبه در دشت

(چون گوید)

هر که علم خراشد و علم نکرد اینان است که گاه در دنیا

و شمع
هم چنانکه سبزه خراشد
بوی عطر و نیت آید
تصف بر نه دانست
آن سوی مغز را چه علم خبر
که بهر دست و پا

(سوی)

تاریخ ماه رجب ۱۳۱۵ هجری

حق به بین و برتر شود از فرائض هم افراد آن مضر صایه ^{میان}
و امور که به آن استند معنی بر آن تکلیف شود معنی ^{میان}
حب و بین را از این دین و هنگام جان باز درین مملکت ^{میان}
حق و کائنات فرم است ^{میان}
اگر سر برین بگفت دهم ^{میان}
از این به کشور به کشور ^{میان}
ادیب بیاد در خاک را به سخن آورده ^{میان}

سنگبر شیشه - مار کبره بستر نژاد - و مار کبره از الوطیر صید کرد اخرا این
مرد بزرگ را از دست و پا بزد و بیهوش کرد و سرش را جدا کرد و در جیب
انقطاع رد الوطیر نهاده از دستش نگه داشتند و در این چند طراری مریم :

عین ۱۲

بنویش موسی پهلوان را پند چندی از اندر زبانی که با خضر زین پادشاه داد گستر
 کسی از شدوان گناشت بود در این بایادگار بیگام رسید که آن را شرح برده
 این پند را در دلی سپارد و آویزه گوش بر سر نهاد
 کار را به بیگام خود انجام درید در پیش و بر سر کار که بگوید در کار که در شود راه
 برو شد چاکر کنید بهره مردم را می نمایند هر کس را دل نگاه داری
 که قنار در بر داری که شهادت خود کنید که زمره را بنا از سره در بهید
 خود را به بر خورشید و کونر سازید خود را به جواهر بیگام کنید خوشتر
 برکت گفتار در دست کردار آوازه نماید بر سوزن و سینه و سینه
 درین راه و سوزن خود در آویزش بگویند و این را کشید در نگاه پادشاه
 کشت خورشید بخوابست و تندی پشت گم نباشید بران آواز بود در
 خود سازید و جواهر از روزگار بر بر آید باید با یکدیگر و آتش گاید
 تندر و درشت کشید در جنگ راه و سختی باز گذارید کار نشت از در بستان
 راست دارد به - چنانکه گفته ام -
 (بیگام زمستان سخت به برک فرماید هر که نهد توشه در موسم زمستان)
 ۱۳۱۶/۷/۷

انو بیح شاعری نظیر قز امیر : محمد تقی ملک الشعراء بهار

آن ای باب در و خرد شو که در جان بند به پیرانی و معان به رستی
 بر و اراده باش که و لوار آهین چون نیم جو ابراهه نباشد بختی
 تندی کن که رشت چل سال رستی در حال بکشد چو شود شد آدمی
 بهوار و نرم باش که شیر در بزمه را زیر قلاده برو توان با طای
 و نهمت برده است و حقیقت خیر آیند ای نور چشم این دو بود عین بر دمی
 یاراه خیر خلق سپردن بحسن خلق یاراه خیر طریس سپردن به قهر می
 و در اندک بهمت تو در آزار مردم است
 شیر به طریق نکو تر که کردی

دیماه ۱۳۱۶ م . بهار

دانت نیامده از دستش
که بود و گریه می بخش

[illegible]

۱- تحقیق عقیده واجب خود را به نفس بزرگوار و خراف کوشش مرا فرموده و عقیده
تقی ب زهد است از عقیده برادر که لوح بزرگوار می تواند بودی آن بهر دست

۲- مردم ب عقیده دکه را مانند که جوهر دین چسبند که ندانند

۳- کوش تا بهر چه سازنی چاکه اگر مردم ترا ست داند بهر آنست که از تو ترسند.

۴۔ گھر روزه گرفت سادات و پنجشنبی ہر کس کھان خود اداست

۵- کتاب در دغیروزنی غنائی تمجید بی قوت دستہ او بہ

۴- هر کار سختی بر بسیاری نعمت است اگر او .

۷- برگزیده اشعار و سبک و بیان و بزم بهشت .

۸ - ترقی در سجدات هر که خواهی گوید از دیدن کوفتی ع. جوید .

۹- نادان را خرد دروید و است و دانای دروغ را می بیند و این می اندیشد .

۱۰ - بخت و صورت همزاد کاروانی و هرثیاری است .

۱۱ - مردم نادان دین پرور اند و خاں بیدار بعلق خداوندی میروند.

۱۴ - زندگانی را در کارای خود و بهای بسیار بدین عمر را حق نمودن است.

۱۳ - بخشنان نیز گند نیز مردم در گند فرب محو که این سخن مخصوص سال گوشت

۱۲ - الله انفس ائى از قرب نفس است چنانکه الله انفس غرت صف نفس

۱- سال هزار و سیصد و پنجاه و یکم در روز شنبه در شهر تبریز

و می کاهد این بردشتمی بفرزند.

۱- رنگ گستره بر روی یکدیگر و بر روی یکدیگر

و من نفسی و عقلی و قوی و غیره

۱- ایسا دین کو اور بے درگاہ اور بے بار بار

۱- میرزا حسن خان باجی ملایر بر بن امرایه

۱۹- حول ارس که ابرار است هر که این نامه بزرگم بردی نماید .

۴- در طی مکتوب دس که هر سه را فرجی در پاپ و هر سه را علی در

۲۱- آنگه با احضار خود بریاید پیوسته است

۴۳ - حب موت نفس از حب نفس نفس تربت .

۴۴ - تذکره فی الجہات وقت نری تہال چید

۴۴ - دلیر باش که مردان را در غارت بر هر هر تو میبند

۱ - در این عالم هر که در راه حق است و در راه حق است و در راه حق است
 ۲ - در این عالم هر که در راه حق است و در راه حق است و در راه حق است
 ۳ - در این عالم هر که در راه حق است و در راه حق است و در راه حق است
 ۴ - در این عالم هر که در راه حق است و در راه حق است و در راه حق است
 ۵ - در این عالم هر که در راه حق است و در راه حق است و در راه حق است
 ۶ - در این عالم هر که در راه حق است و در راه حق است و در راه حق است
 ۷ - در این عالم هر که در راه حق است و در راه حق است و در راه حق است
 ۸ - در این عالم هر که در راه حق است و در راه حق است و در راه حق است
 ۹ - در این عالم هر که در راه حق است و در راه حق است و در راه حق است
 ۱۰ - در این عالم هر که در راه حق است و در راه حق است و در راه حق است

۲۵ - دلیر باش نه متور . جفا ط باشد نه جان .
 ۲۶ - از هیچ چیز نباید ترسید مگر از خود ترس .
 ۲۷ - حسن عمل نتیجه حسن نیت است .
 ۲۸ - سدید مرد یک نفسی است نه توانگری .
 ۲۹ - سخی باش نه سرف . قانع باش نه نمک .
 ۳۰ - خوشگوی و خوششردی پس تا دلها بدیت بگرداند نه زنی روی و رخسار .
 ۳۱ - تا دلها از تو بریند .
 ۳۲ - مرده خود ستایش کند نه زنده .
 ۳۳ - پوخته باید که سینه که باز در پیش دیگران گرفت نه بار چرخ بر آن سینه .
 ۳۴ - آنچه را که نباید که در لب بید گفت .
 ۳۵ - اگر دار مروماند به حقیقت است نه گفتار .
 ۳۶ - از گناه که حق دیگر در اندرون نماند نه نرسندی است .
 ۳۷ - از حد یک بر هر که بگذرد نه خود و تن زندگانه خویش .
 ۳۸ - خودی خوی مردان بزرگ نه بر بادان سرور که بجا خود بر انداخته است .
 ۳۹ - از روزگار چه جز استکام بر برادرش بر کرد .
 ۴۰ - در هر کاری اندیشه را راههای خود قرار ده .
 ۴۱ - بپوشش که کار دراز زندگانه منسوب باشی .

خوابت کرد و بهالان سببری
 با غم و رای باش چنان که در آهستین
 روی نهم باشد و از آن که غم نیست
 پود و بخت ز تر آید ترا ز سرم
 و افش برده باش که جسم زود بپاشی
 از او نیست بهمان که از دست
 حق چو و حق ستای حقیقت برت باش
 مردی و سیر باش که در بخت
 دست نیاز پس خود را بکافی سیر
 از خویش شناس بر آنچه آید پیش
 از خوابهای نیک و نیک گرای را که
 هر خوی یک یک بگردیک از اینان
 تصور در آفرینش مردم خدا را
 مردم بر او نه ترا از بزرگ و خود
 آنرا که در جهان نبسته و بختین

روز شنبه پنجم بهرام ۱۴۱۶ هجری شمسی .
 بهسبیل سیر خیزی

بزراد بهت مان رده که که نسبی
 که خاتم مدای داد تو ای پردای سبی
 نه این گفت و در هر دو سر سبی
 اگر خاتم آهستین کشد سر ز سبیری
 شایسته بود از پله ترفیع مستری
 ز با رنج بکوی حقیقت که گم زنی
 تا از مال کز روی خویش بر خوری
 مرد و سیر یا در که در شنای دری
 که چند روز و شب بر خوی بگر جوی
 از معدنش که که ز کوی ان و شتری
 یکی بود خلاصه دیوان و اداری
 یکی خلق بهت جرحی برتری
 سبکت که بیده تحقیق سبکت
 همه در کای بزرگ بخر فرو شتری
 نه تیرت که سبندی بگر بگری

سید پریان :
 من عیب پران بخوش جوانان
 که چشم تو بر دست تاج چشم آنان
 تو با چشم با نور بر می بینی
 که در خوشی آنان چاشت نهان
 بران نماند این فرادگر می که کوری
 سید بشیر روی خورشید تابان
 می بین تو و خوشی نسل جوانتر
 فرادگر نه است پس گفت سیدان
 با کبر این سالار و جوانان
 که کور تو بر آید پس فرود آنان
 جوانان تو خوشی تو تر بر آید
 نوی را بدست ن بخشند بجهان
 دم از خود و دگر می فرو بند زیر
 جهان را دست خوشی جوانان جهان
 تهران - ۱۳۶۱/۴/۱۶ ع امیر خرمی

در اثر کندی هم مری بگذارد و در این دیر در وقت این هم زنده است
تا سینه را در زیر سینه و در شریح شده و در این است که آن در
به سینه نیر و در کندی این باب بنام است در کندی
که در وقت این مری میوه خرد و در شریح شده و در کندی
هم و کندی هم و در کندی هم و در کندی هم و در کندی هم

اشرفیہ مدرسہ اسلامیہ

[illegible]

در آن صاف و پاک است که آن جلوه گر کند بر اثر تامل که در میان را محمد مصباحی نقل کرده
در موعود غنچه که آن یادگار است

این حرف بود پس چه باید و این سرچ و خفت گشت
 روح در زیر و دل در در و آتش در میان

دعوت زنگ است
آیه در صفحه دقت دانسته آن واضح است هر که از در دل برسد و کعبه گردان نام یکبار از کعبه

اشاره نمود چنگ و سترگت
به لاجن ددل خاک آلوده شود بدین داد چنگ و سترگت

آثار کمال اتفاق دست زده شد چنان که هر دو در کار کرده اند ۵۱ کلمه بوده
چونش نوشته آیا از نعمت که قرار زحمت افتد بهره زده است ؟
از خصایص که در جهان همانا نه در مایه ارض و دل و کان صلوات الله علیهم

دار قدرت که در میان جهانها بر آنست و در میان ما را از حجاب
جامد است و نور حق را در دل بجای

از نظر ارض این معادن مسدود شده است و از نظر آب و هوا و زمین و غیره
از نظر ارض این معادن مسدود شده است و از نظر آب و هوا و زمین و غیره

مردم که
که هر چه با مردم کرده است در علم افراد با در علم قیامت در دل خداست
در است افراد بدست هر که در دل او هر چه با مردم کرده است
عقلت کرده اند.

گفته اند از اوقات که ما در راه می‌رویم ، در هر حال از راه حقیقت رفتن بهتر است چرا که
خداوند از هر راهی که می‌خواهد به ما می‌رسد و در آن راه خود را به ما می‌نماید و در آن راه خود را
نموده و هر چه در راه خود می‌خواهد به ما می‌نماید و در آن راه خود را نمود و هر چه در راه خود می‌خواهد به ما می‌نماید

[illegible]

ماریجانت ایس برات را بنما و دست راستی را بر او بگذارد و او را بر حاله میگوید
 ای دل و دل تن خدمت بر من و تو هست روح در این کوه و ما در در راه میوه بخت از
 چنان در راه به نداشت زیرا که اندام در خدمت برید آید فردی که در راه میوه بخت

1875

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از اندرزهای بهرام گوربت که می فرماید :

«هر چه را نابهنگام بیا موزی در موقع خود از آن بهره مند»

«میسوی» و هر چه را در موقع نیاز مندی بخواهی فراگیری»

وقتی بدست آید که وصیت اردشیر رفته است . ۱۱
۱۳۱۷ - حدیثی

میرزا محمد زاده جو اینست مبارک باد دولت و داد محمد

کہ من ہذا تمہارے دوستی اور ادا دارم چون اگر فرمودند در این

دفتر چیزی نوشته بود سزاوارتر آن دیدم این اندرز حضرت واد

باز گویند که همواره در نظر گیرد و بموقع کار بنزد

1317-2-1
1317-2-1

54

۵۱
۱۲۱۷
۱۳۶۱
از من دانسته از لیکن از کور
"در راه خسته نه به زمین کجاست به سیر" *سینا*

1814
1815

در خصوص علم کلامی و سایر امور علمی که در این باب
 گذشت آنکه در این باب نیز در این باب و در این باب
 در این باب و در این باب و در این باب

دارد ۱۹ / ۱۱ / ۱۳۴۲



در این باب و در این باب و در این باب
 مرقیت خاصه نه خدا و یحیی که در این باب
 در این باب و در این باب و در این باب

۱۲ ۶ ۲۰

دای بری بوی شو از پنداشت خسته چویر دانی و فریاد تمام آورد در خفاست این را
از ادب بدو دایم دایم خسته نظر را که تا ظلم رسد ایاد است کم :

گردد بهترین چیز را که در خود و در خفاست این را به خفاست و در خفاست این را
و بهین ادب است

در لایزال از لایزال است و در لایزال است و در لایزال است و در لایزال است
و بهین ادب است

بچه بچه بهین ادب است و در لایزال است و در لایزال است و در لایزال است
و بهین ادب است

۱۲۱۷

توجه از قابل لا فتنه

نور را و باد آتشند و از جبهه	شدیم که پیر ز اهل هلند
بغیر از آن خود را بیکو کشید	چو بفریشت به آخر رسید
بر آن چیز باید بگوید بگفت	در معرفت رای ایشان بگفت
بگیرید بگفتی خزان حاسراخ	که من میرم و ماندی جبار باخ
و لرزید آن گوهر پاک را	بگاوید هر قطعه خاک را
که فتنه ره سور گنج نهان	بدر مرد و فرزند صابوکان
بهمه باخ که دند زنی و زنی	یکی بیل در دست و دیگری تبر
بهیچ محل چون بغیرید رعد	نشد گنج پیدا و لایزال بعد
و آورد بار و ی از نور شد	همان باخ یکسری از کور شد
یکی شایگان گنج اند و خفتند	چو محمول آن سال بغیر و خفتند

+

کجا رد بکار و دهد پند را

کیمبرث قهرمان - ۱۳۱۷

شاه